

چگونگی تداوم معنا در چهل نامه کوتاه به همسرم از نادر ابراهیمی

حمیدرضا شعیری*

دانشیار گروه آموزش زبان فرانسه دانشگاه تربیت مدرس

دینا آریانا

کارشناس ارشد زبان‌شناسی

چکیده

این مقاله بر اساس گفتمان کتاب *چهل نامه کوتاه به همسرم* از نادر ابراهیمی، با رویکرد نشانه-معناشناسی نوشته شده است. چنین رویکردی، با نشانه‌ها به صورت منفرد سروکار ندارد؛ بلکه هر نشانه در تعامل با مجموعه‌ای از نشانه‌ها قرار می‌گیرد و این تعامل جریان معناسازی در گفتمان را رقم می‌زند. نکته مهم این است که نشانه‌ها در فرایندی تعاملی به معناآفرینی منجر می‌شوند. نظام‌های گفتمانی که چنین نشانه‌هایی را در خود می‌پروراندند، پویا و دارای معناهایی از پیش تعیین نشده هستند. تداوم معنا در این گفتمان‌ها تابع چه کارکردهایی است؟ اعتقاد ما بر این است که تداوم معنا در *چهل نامه کوتاه به همسرم* تابع کارکردهای حافظه‌ای، واسطه‌ای و جسمانه‌ای است. اما این کارکردها همواره از ویژگی‌های تنشی، عاطفی، زیبایی‌شناختی و نمودی برخوردارند. نقش این ویژگی‌ها در تداوم معنا چیست؟ هدف اصلی این پژوهش، بررسی کارکردهای نشانه-معنایی است که سبب تداوم معنا در گفتمان مورد نظر می‌شوند. همچنین این پژوهش نشان خواهد داد که مطالعه معنا بدون در نظر گرفتن همه ابعاد گفتمانی-که جریان معناسازی در آن‌ها شکل می‌گیرد- ناممکن خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: نشانه-معناشناسی گفتمانی، تداوم معنا، *چهل نامه کوتاه به همسرم*، نادر ابراهیمی، کارکرد حسی-ادراکی.

مقدمه

نشانه- معناشناسی قبل از هرچیز، ابزاری علمی است که می‌توان با آن سازوکارهای شکل‌گیری و تولید معنا را در گفتمان‌ها مطالعه کرد. آنچه اهمیت اساسی دارد این است که برخلاف نشانه‌شناسی کلاسیک و ساخت‌گرا، نشانه- معناشناسی اعتقاد دارد که نشانه‌ها فرصت نشانه‌پذیری دوباره می‌یابند. یعنی از نشانه‌های معمول با کارکردهای رایج و شناخته‌شده به نشانه‌هایی متفاوت، نو، با کارکردهایی نامنتظر و گاهی زیبایی‌شناختی تغییر می‌یابند. علت دگرگونی این است که نشانه‌ها در فرایند گفتمانی همواره بازتولید می‌شوند و جای خود را به نشانه‌هایی با کارکرد معنایی متفاوت می‌دهند.

در *چهل‌نامه کوتاه* به همسر اثر نادر ابراهیمی نه‌فقط معنا بازتولید می‌شود، بلکه تداوم می‌یابد. منظور از تداوم معنا در اینجا، بازسازی یا بازپردازی نشانه‌ها به‌گونه‌ای است که معنا فرصت دوباره حیات بیابد و خود در خدمت تولید نشانه‌ای جدید قرار گیرد. پس می‌توان ادعا کرد که تداوم معنا سبب سیالیت آن نیز می‌شود؛ چرا که سوژه در تعامل با معنا از خود رها می‌شود و مرزهای محدود زمانی و مکانی را پشت سر می‌گذارد تا زمان‌ها و مکان‌هایی متکثر را نیز شامل شود. این حرکت گستره‌ای چگونه و بر اساس کدام کارکرد گفتمانی صورت می‌پذیرد؟ در نظر گرفتن الگوی دینامیک و پویا برای مطالعات مربوط به نشانه، یعنی قائل بودن به حضوری که خود سیال است. چنین حضوری پای کنشگری معرفت‌شناختی را به حوزه مطالعات نشانه و معنا می‌گشاید. چنین کنشگری قادر به تولید معنایی جدید و ارزیابی ارزش آن‌ها برای بازسازی و تداومشان است. پس *چهل‌نامه کوتاه* به همسر که گفتمان مورد مطالعه این پژوهش را تشکیل می‌دهد، راهی است جهت وسعت بخشیدن به معنا و تداوم آن. اما این حرکت سازوکارهایی نشانه- معناشناختی دارد که ما نه‌فقط درصدد بررسی و معرفی آن‌ها هستیم؛ بلکه در پی کشف نقش آن‌ها در تداوم معنا نیز هستیم.

پیشینه مطالعه

با عبور از تفکر ساخت‌گرا به تفکر پساساخت‌گرا، با پررنگ شدن حضور سوژه در تولید و دریافت معنا روبه‌رو می‌شویم. به‌دلیل همین حضور سوژه است که جریان معنا به جریانی سیال و ناپایدار، اما دارای تداوم تبدیل می‌شود. بی‌شک، این سیالیت و

تداوم را مدیون اندیشه‌هایی هستیم که نشانه- معناها را امری تعاملی و جریانی باز دانسته‌اند. با اینکه معتقدیم فردینان دو سوسور معنا را ازپیش تعیین شده می‌داند و به‌همین سبب او را دارای دیدگاهی ساختاری می‌دانیم؛ اما نمی‌توانیم کتمان کنیم که خود او یکی از اولین کسانی است که به بازتولید معنا اعتقاد دارد، با این تفاوت که او «ارزش» را ضامن این بازتولید می‌داند:

ما هیچ تفاوتی بین واژه‌های ارزش، معنا، کارکرد... قائل نیستیم. با این‌حال لازم است بدانیم که ارزش از هر واژه دیگری بهتر جوهر کنش را هویدا می‌سازد. ارزش جوهر زبان است؛ یعنی اینکه یک صورت معنا ندارد؛ بلکه دارای ارزش است: این نکته بسیار حایز اهمیت است. صورت دارای ارزش است، در نتیجه سبب ایجاد ارزش‌های دیگر می‌شود (Saussure, 2002: 79).

هرچند از نظر ما، معنا و ارزش یکسان نیستند، سوسور آن‌ها را یکسان می‌پندارد و ارزش را جوهر زبان می‌داند؛ به‌همین دلیل هم اعتقاد دارد هر ارزشی می‌تواند ارزش‌های جدیدی خلق کند و همین امر موجب بازتولید معنا می‌شود.

چارلز سندرس پی‌یرس بر این نکته تأکید می‌کند که «معنای هر نشانه، نشانه‌ای تازه است که خود نشانه‌ای دیگر را می‌پروراند، و این پویایی کنش نشانه‌ای و حرکت بی‌نهایت آن را نشان می‌دهد. این تفکر ثابت می‌کند که جریان معنا جریانی ناپایدار و دارای تداوم است.» (احمدی، ۱۳۷۱: ۷۰). پی‌یرس از کسانی است که به توسعه معنایی اعتقاد دارد. به باور او، راه نشانه باز است؛ به‌همین دلیل در تفکر او، نشانه به «مجموعه‌ای از ممکن‌ها»، یا «دنیایی که با آن رابطه‌ای حسی- ادراکی برقرار نموده‌ایم»، یا «بخشی از دنیایی که برای آن کارکردی مقوله‌ای قائل هستیم» اطلاق می‌شود. همه این‌ها نشان می‌دهد نشانه به‌طور زنده در بازتولید معنا دخیل است.

یلسلف^۱ دو پلان کلی برای زبان قائل است: «صورت بیان»^۲ و «صورت محتوا»^۳. او

بر این باور است:

1. L. Hjelmslev
2. Forme de L'expression
3. Forme du Contenu

بین هر قطعه‌ای از محتوا و هر قطعه‌ای از بیان رابطه‌ای متقابل وجود دارد؛ اما هیچ‌کدام لازمه دیگری نیست. یک فکر می‌تواند بدون هیچ نیازی به بیان وجود داشته باشد؛ همان‌طور که یک بیان می‌تواند بدون نیاز به محتوا وجود داشته باشد. می‌توان بدون صحبت کردن فکر کرد، و بدون فکر کردن، صحبت نمود (Hjelmslev, 1985: 77).

به‌همین دلیل است که پلان‌های صورت و محتوا از قابلیت جابه‌جایی زیادی برخوردارند. در همین جابه‌جایی است که معنا پیوسته بازتولید می‌شود و تداوم می‌یابد. اومبرتو اکو^۱ بر این باور است که در نشانه‌شناسی نه از «نشانه‌ها»، بلکه از نقش نشانه‌ای باید سخن گفت. نقش نشانه‌ای رابطه‌ای است قراردادی که میان صورت بیان و صورت محتوا برقرار می‌شود. در این میان، محتوا خود، ساخته و پرداخته فرهنگی مشخص است. از این‌رو، بیان قبل از هرچیزی به فرهنگ برمی‌گردد. از سوی دیگر، اکو به گونه‌شناسی نشانه‌ها اعتقادی ندارد و بر این باور است که فرهنگ و قراردادهای برآمده از آن در شمار عوامل اصلی تولید نشانه‌ها قرار دارند. به‌طور کلی، فرایند نشانگی بسیار پیچیده است و با ادراک رابطه دارد. از این‌رو، «نشانه زائیده عملیات پیچیده‌ای است که در آن شیوه‌های گوناگون تولید و شناخت دخالت دارند.» (اکو، ۱۳۸۷: ۹).

بارت^۲ بر این باور است که در نوشتار چندگانه، همه‌چیز باید از هم‌گشایی شود؛ هیچ‌چیزی نباید رمزگشایی شود.

می‌توان ردّ ساختار را پی گرفت، سررشته ساختار را در همه دوره‌ها و مرحله‌ها دنبال کرد؛ اما این پایان انتهایی ندارد. فضای نوشتار را باید فرایمود، نه اینکه در آن فروشد؛ نوشتار بی‌وقفه معنایی را مطرح می‌کند تا بی‌درنگ هم آن را نابود کند: نوشتار در پی معافیت عمومی از معناست (آلن، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

گرمس^۳ نیز در کتاب *معناشناسی ساختاری* بر این نکته تأکید می‌کند که «دنیای انسانی دنیایی است که فقط به‌واسطه معناداربودن آن قابل توصیف است. اگر می‌توان

1. U. Eco

2. R. Barthes

3. A. J. Greimas

دنیا را انسانی نامید، فقط به این دلیل است که دارای معنایی است.» (Greimas, 1986: 5). این دیدگاه گرمس نشان‌دهنده تفکر غیرساختاری او است؛ چرا که انسان، دنیا و معنا به هم گره خورده و جریانی زنده را رقم زده‌اند. گفتمان جایگاهی است که این سه عنصر دنیا، انسان و معنا در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند و نتیجه آن چیزی جز بازتولید معنا نیست. علاوه بر این، نظر گرمس درباره حضور فعال گفته‌پرداز^۱ و تعامل او با گفته‌خوان^۲ این چنین است:

از این پس راه شکوفایی زیبایی‌مداری آغاز می‌شود: در کنار آیین و سلوک هنرمند و مأموریتش، بیننده هم به مطالبه حقوق زیبایی‌شناختی خود در رابطه با آثار ادبی و هنری برمی‌خیزد. هنر - که جوهرش در ابژه‌هایی که خلق می‌نمود نهفته بود - پا به عرصه زندگی می‌گذارد و زندگی به محل حضور و رخداد زیبایی‌شناختی تبدیل می‌شود (گرمس، ۱۳۸۹: ۵۶).

پس از مروری بر پیشینه پژوهش که بر بازتولید و تداوم معنا تأکید می‌کند، به ابعاد مختلفی از گفتمان می‌پردازیم که در این بازتولید در **چهل نامه کوتاه به همسر** نقش دارند.

نقش بعدشناختی^۳ گفتمان در تداوم معنا

از دیدگاه نشانه - معناسناختی، شناخت جریانی تعاملی است که نه فقط به طور دائم در حال تکثیر است؛ بلکه همان چیزی است که عوامل درگیر با آن از شرکای آن به شمار می‌آیند. چرخه شناخت عبارت است از تولید، انتقال، دریافت، بازتاب، پذیرش، رد، کندی یا سرعت عرضه، تغییرات، تداوم یا حذف و جایگزینی که هر یک از شرکای گفتمانی در تمام یا بخشی از آن سهیم‌اند. همین عناصر هستند که به شناخت ویژگی‌هایی می‌بخشند که فقط در حوزه گفتمان قابل تصور است. شناخت به عنوان بعدی از گفتمان، جریانی فعال ایجاد می‌کند که موجب بروز راهکارها یا شگردهای زبانی می‌شود. این شگردها پیوسته در حال تولید، تکثیر، جابه‌جایی، دگرگونی، حذف، جایگزینی یا زایش گونه‌های شناختی دیگر هستند. بنابراین، شناخت بعدی از گفتمان

1. Énonciateur

2. Énonciataire

3. Niveau Cognitif

است که در «کنش گفتمانی به کار گرفته شده، بازسازی می شود و به شکلی انسجام یافته از طریق چالش یا تبانی بروز و تحقق می یابد.» (شعیری، ۱۳۸۵: ۵۱).

زاویه دید^۱ و نقش آن در تداوم معنا

آنچه بحث زاویه دید را با شناخت پیوند می دهد، جهت مند بودن آن است. جهت مندی زاویه دید حاکی از مسیر توجه یا سیر نگاهی است که به سوی چیزی یا کسی سوق پیدا کرده است. این جهت مندی زمانی معنا می یابد که آن را غایت مند نیز بخوانیم. پییر اوال^۲ معتقد است هرگاه از زاویه دید سخن به میان بیاید، باید به یک «مبدأ»، «مقصد» و مسیر توجه اندیشید که از مبدأ تا مقصد جریان می یابد (1992: 105). ژاک فونتنی^۳ نیز به دو عامل موقعیتی معتقد است. او آن ها را عامل مبدأ و مقصد می نامد و سپس بین آن ها به یک غایت مندی قائل می شود که نوعی رابطه معنادار را پدید می آورد (Fontanille, 1999a: 41). چنین رابطه ای را که از رهگذر غایت مندی زاویه دید ایجاد می شود، می توان به محدود نمودن، انتخاب کردن و سرانجام ایجاد رابطه ای انحصاری تعبیر کرد. همین سه نکته مهم است که از زاویه دید عنصری شناختی می سازد؛ چرا که این مجموعه بر توجه خاصی استوار است که قبل از هر چیز برآمده از رابطه ای حسی - ادراکی است؛ زیرا بدون ارتباط سوژه با دنیای پیرامون فرایند دریافت آغاز نمی شود. بر اساس این، زاویه دید جریانی است که با فعالیتی حسی - ادراکی آغاز می شود، سپس بر اساس ویژگی های فرهنگی و حتی کارکردهای ایدئولوژیکی به گزینش یک مورد از میان همه موارد می پردازد و در نهایت به عملی شناختی منجر می شود.

گرمس و کورتز زاویه دید را «مجموعه شگردهایی می دانند که گفته پرداز به کار می برد تا به این وسیله تنوع پردازش متنی را به وجود آورد. این تنوع خوانش های متعدد از داستان را در پی دارد.» (1993: 284) در این تعریف نیز زاویه دید با بحث غایت مندی که می توان آن را تنوع پردازش و تعدد خوانش تعریف کرد مرتبط است.

1. Point de vue
2. P. Ouellet
3. J. Fontanille

ژاک فونتنی در کتاب *نشانه - معناشناسی و ادبیات* به بررسی انواع زاویه دید بر حسب شگردهایی که گفتمان در ارائه آن‌ها به کار می‌برد می‌پردازد. انواع این زاویه دید عبارت‌اند از: زاویه دید جهان‌شمول^۱، تسلسلی^۲، گزینشی^۳ و زاویه دید ویژه^۴ (Fontanille, 1999b: 50). زاویه دید جهان‌شمول مبتنی بر شگردی اجماع‌گر است. وقتی با عناصر دیداری فاصله زیادی داریم، به شکلی فهرست‌وار آن‌ها را از نظر می‌گذاریم. در چنین زاویه دیدی، اصل بر تعمیم است؛ چون نگاه دربرگیرنده همه عناصری است که او بر آن‌ها احاطه دارد. زاویه دید تسلسلی زاویه دیدی است که وجوه مختلف هر چیز یا هر موقعیتی را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد. زاویه دید گزینشی هم انتخاب بهترین نمونه از میان نمونه‌های موجود است. زمانی که چنین زاویه دیدی فراهم شود، عملیات شناختی باز می‌ایستد؛ زیرا زاویه دید بهترین نمونه ممکن را کشف و انتخاب کرده است. زاویه دید ویژه زمانی تحقق می‌یابد که جزئی‌ترین و یا ریزترین عنصر از میان همه عناصر دیگر جدا شود و با دقت و وسواس فراوان مورد نگرش قرار گیرد.

اینک با تحلیل نامه زیر می‌توان نقش زاویه دید را در تداوم معنا بررسی کرد.

کسی که سهراب را دوست داشته باشد، شاملو را احساس کند، فروغ را بستاید، و هر شعر خوب را آیه‌ای زمینی بیندارد، چنین کسی به درستی زندگی خواهد کرد...
کسی که به کیارستمی شگفت‌زده نگاه کند، به زرین‌کلک با نهایت احترام، به صادقی با محبت، چنین کسی به درستی زندگی خواهد کرد...
کسی که در برابر باخ، بتهون، موتزارت، فروتنانه سکوت اختیار کند، به تار جلیل شهناز، عود نریمان، آواز شجریان و ترانه «اندک‌اندک» شهرام ناظری عاشقانه گوش بسپارد، چنین کسی به درستی زندگی خواهد کرد...

-
1. Point de vue Englobant
 2. Point de vue Sérial ou Cumulatif
 3. Point de vue Électif
 4. Point de vue Particularisant

کسی که مولوی را قدری بشناسد، حافظ را قدری بخواند، خیام را گه‌گاه زیر لب زمزمه کند، و تکبیت‌های ناب صائب را دوست بدارد، چنین کسی به‌درستی زندگی خواهد کرد...

کسی که زیبایی نستعلیق و شکسته، اندوه مناجات سحری در ماه رمضان، عظمت خوف‌انگیز کاشی‌کارهای اصفهان، و اوج زیبایی طبیعت را در رودبارک احساس کرده باشد، چنین کسی به‌درستی زندگی خواهد کرد... شاید سخت، شاید دردمندانه، شاید در فشار؛ اما بدون شک به‌درستی زندگی خواهد کرد... .

عزیز من!

می‌بینی از بابت بچه‌ها هم تقریباً هیچ نگرانی و رویای خاص ندارم.

رایکا، این گل کوچک، حتی اگر یتیم بشود، یتیم خوبی خواهد شد.

همان‌طور که می‌بینیم گفته‌پرداز با استفاده از زاویه دید تسلسلی از تعداد زیادی از شاعران، ادیبان و هنرمندانی یاد می‌کند که فهم آن‌ها سبب «درست زندگی» کردن می‌شود. اما نکته مهم این است که در اینجا زاویه دید جهتی ایجاد کرده است که از یک منبع آغاز و به یک مقصد هدایت می‌شود. همه افراد، مکان‌ها و سنت‌های نام‌برده شده منبع زاویه دید، و «درست زندگی کردن» مقصد زاویه دید است. در ادامه، تسلسل زاویه دید به زاویه دید ویژه منتهی می‌شود. زاویه دید ویژه گونه‌ای شناختی است که برای گونه‌های جهان‌شمول یا مجموعه‌های بزرگ اهمیت چندانی قائل نیست و بر ریزنگری مبتنی است. با کمی دقت درمی‌یابیم گفتمان پس از برشمردن شخصیت‌ها، مکان‌ها و سنت‌های متعدد، ناگهان به نقطه‌ای خاص می‌رسد و در آنجا بازمی‌ایستد. این نقطه توقف در متن «رایکا» است. چرا حتی اگر رایکا یتیم هم شود یتیم خوبی است؟ تسلسل زاویه دید موجب تنوع و به‌نوعی کمال و تعالی آن شده است؛ زیرا درست زندگی کردن مقصد همه آن چیزی است که زاویه دید نشانه گرفته است. تکرار همین مدلول تأکیدی بر تحقق آن است. به‌همین سبب، گفته‌پرداز آن‌قدر از دست‌یابی به این معنا مطمئن است که دیگر از یتیم شدن رایکا هم بیمی ندارد.

نگاه گفته‌پرداز به دخترش «رایکا» نشان می‌دهد چگونه نقش او اهمیت می‌یابد و به این ترتیب، نگاهی شکل می‌گیرد که از میان تمام اعضای خانواده («بچه‌ها») یکی از

آن‌ها به‌طور خاص برجسته می‌شود؛ این نگرش نشان‌دهنده ارتباط او با گفته‌پرداز است. تداوم معنا که همان «نگران نبودن» از آینده است، در زاویه دید تسلسلی ریشه دارد که توانایی پر کردن سوژه از معنا، یعنی «درست زندگی کردن» را دارد. در اینجا گفته‌پرداز بر این نکته تأکید می‌کند که شناخت آن‌همه منبع غنی هنر و ادبیات و سنت نه‌فقط راه را بر معنا گشوده است؛ بلکه تداوم آن را هم تضمین کرده است؛ به‌گونه‌ای که دیگر نباید نگران آینده بود. در اینجا شناخت و درپی آن تداوم معنا بر اساس دو راهبردی که بر دو نوع زاویه دید استوار است شکل گرفته است. از دیدگاه کاربردی، زاویه دید تسلسلی زمینه را برای عبور به زاویه دید ویژه آماده کرده و به همین ترتیب شرایط ایجاد تداوم معنا شکل گرفته است.

اما نباید فراموش کرد که متن ابتدا ما را با زاویه دید جهان‌شمول روبه‌رو کرده است. به واژه «کسی» دقت کنید. کسی می‌تواند شامل هر کنشگری شود. بنابراین، در عین اینکه کسی مفرد است و بر یک نفر اطلاق می‌شود، شخص خاصی را هم نشان نمی‌رود. به‌همین دلیل، با زاویه دیدی روبه‌رویم که قابلیت تعمیم داشته و هیچ محدودیتی در انتخاب برای خود قائل نشده است. اما در پایان متن، واژه «بچه‌ها» زاویه دید جهان‌شمول را به زاویه دید گزینشی تغییر داده است. حالا دیگر «کسی» نام و مشخصه‌ای دارد؛ «بچه‌ها» هم به‌دلیل نگرش بسیار جزئی به «رایکا» محدود می‌شود و به این ترتیب، از زاویه دید گزینشی به زاویه دید ویژه می‌رسیم؛ یعنی جایی که امکان تداوم معنا را فراهم می‌کند.

نقش بعد حسی‌بویایی در تداوم معنا

زبان توانایی برهم‌ریختن، بازنگری کردن، از نو ساختن، به گونه‌ای دیگر جلوه دادن، یا بازسازی کردن را دارد. برای دستیابی به معنای زنده، بهتر است تفکرات صرفاً فنی، علمی و شناختی را با عالم احساس و ادراک گره بزنیم تا بتوانیم به معنای حقیقی و زنده هر چیزی نزدیک‌تر شویم. این حرکت، یعنی مطالعه معنا در دل زندگی و همسو با حساسیت‌های وابسته به آن.

ژونیناسکا^۱ در میان انواع شناخت به شناخت آنی^۲ اعتقاد دارد و بر این باور است که در این نوع شناخت نشانی از استدلال، محاسبات عقلانی و دریافت عینی نیست؛ بلکه نوع رابطه‌ای که شوش‌گر^۳ با دنیای بیرون برقرار می‌کند، از نوع حسی- ادراکی است. در واقع، در این نوع شناخت نیازی به رجوع به دایرةالمعارف شناختی نیست. رابطه حسی است که سوژه را به پیش می‌برد و سبب ایجاد گونه‌ای از حضور می‌شود که می‌توان آن را حضوری زیبایی‌شناختی نامید. برای مثال، در نامه زیر تأکید گفته‌پرداز بر رابطه حسی کاملاً آشکار است.

نامه دوم:

«عطر آگین باد و بماناد فضای امروز خانه‌مان و فضای خانه‌مان، همیشه، در چنین روزی که روز عزیز ولادت پربرکت تو برای خانواده کوچک ماست...»
 دیدیه آنزیو^۴ اعتقاد دارد بو از گستردگی بالایی برخوردار است و می‌تواند فضای بسیار زیادی را پر کند و سوژه را در محاصره خود قرار دهد. «گونه بویایی سیال و متکثر است و سوژه را کاملاً در احاطه خود قرار می‌دهد.» (Anzieu, 1985: 75). حس بویایی به این دلیل معناساز است که دارای یک مبدأ و یک مقصد است. همچنین می‌تواند با «تحریک عمل به خاطر آوردن» آنچه را که برای سوژه غایب است حاضر کند. حس بویایی دارای عمق است؛ چون به محض اینکه از منبعی تولید می‌شود، از آن فاصله می‌گیرد و تا دورترین فضای ممکن را پر می‌کند. همچنین بو می‌تواند سبب تغییر حالت مثبت یا منفی سوژه شود. همین تغییر حالت می‌تواند سبب واکنش سوژه به محیط پیرامون شود. پس بویایی از حواسی است که می‌تواند در تولید معنا نقش ایفا کند. در عملیات حسی بویایی، پوسته حسی تکثیر می‌شود و ما با گونه‌ها و طبقات بویایی روبه‌رو هستیم؛ برای مثال بوهایی که به ما نزدیک‌تر یا دورتر هستند و یک فضا را پوشش می‌دهند. در این عملیات رابطه دارای جهات، ابعاد و عمق متفاوت است.

-
1. J. Geninasca
 2. Saisie Impressive
 3. Sujet d'État
 4. D. Anzieu

در نامه دوم، هنگامی که گفته‌پرداز می‌گوید «عطر آگین باد و بماناد فضای امروز خانه‌مان و فضای خانه‌مان»، یک‌بار عطر را زمان‌دار می‌کند؛ یعنی آن را به «امروز» محدود می‌کند و یک‌بار هم محدودیت زمانی را حذف می‌کند و آن را به فضای همیشگی خانه تعمیم می‌دهد. در واقع، فضای امروز خانه در درون فضای همیشگی خانه قرار دارد. اما امید گفته‌پرداز به تکثیر فضای امروز است؛ زیرا فضای امروز معطر است و اگر تکثیر شود، معنا تداوم می‌یابد. پس «امروز» زمانی مشخص است که اگر در زمانه‌های دیگر ریخته شود، قابلیت فضاشدگی می‌یابد: زمان وجه تقویمی خود را از دست می‌دهد و به زمان ایدئال - که زمانی غیر تقویمی است - تبدیل می‌شود. گفته‌پرداز تمام فضای زندگی مشترکشان را سرشار از این عطر می‌یابد. همین ایدئال شدن زمان به دلیل معطر بودن آن است که به وجه پساتنشی^۱ گفتمان منجر می‌شود. پساتنشی تنشی است که پس از شکل‌گیری تنش اولیه (در اینجا عطر و امروز) امکان حضور و تداوم در آینده را دارد. در اینجا تنش (بوی عطری که هم امروز را و هم همه فضا را تحت تأثیر خود قرار داده است) دارای ویژگی مثبت و کارکردی گستره‌ای است. تقاضای گفته‌پرداز این است که این ویژگی - که انتظاری مثبت (پساتنشی) ایجاد کرده - به آینده منتقل شود؛ یعنی انتظار و امیدی به آینده فعال می‌شود که خود این انتظار به دلیل اینکه سوژه را همواره در وضعیت پویا (پرسپکتیوی باز) قرار می‌دهد، به تداوم معنا کمک می‌کند.

در جمله بعد گفته‌پرداز می‌گوید: «در چنین روزی که روز عزیز ولادت پربرت تو برای خانواده کوچک ماست...». واژه «چنین» مؤلفه‌ای است که «روزی» را برجسته کرده است. از سوی دیگر، چنین روزی در تقابل با خانواده کوچک دوباره در متن پررنگ شده است: هرچه خانه «کوچک» است، «چنین روزی» بزرگ است. به علت همین برجستگی است که روز ولادت به منبع مثبت تولید انرژی برای خانواده تبدیل شده است. با تعمیم این موضوع به عطر، می‌توان گفت عطر معنای واقعی خود را از روز ولادت گرفته است. پس باز تولید معنا در گرو روز ولادت است و عطر می‌آید تا

حس این روز را به صورت بیان (دال) تبدیل کند. در واقع، یکبار عطر منبع انرژی برای فضای خانه است و یکبار هم «روز ولادت» به منبعی برای عطر تبدیل می‌شود. به این ترتیب، عطر، خود دارای منبعی می‌شود که روز ولادت است. پس اگر عطر فضای خانه را معنادار می‌کند، به این دلیل است که به روز ولادت مرتبط است. فضای خانه فضایی است با عمق دوسویه؛ یعنی تنشی است؛ چون بر روز ولادت به‌عنوان منبع اصلی انرژی تأکید دارد و موجب تولید نیرویی می‌شود که آینده را هم فرامی‌خواند.

گفته‌پرداز با به‌کاربردن واژگان عاطفی‌ای مثل «ولادت» و «پربرکت» در فرایند گفتمان، وارد نظام ارزشی می‌شود. این کارکرد ارزشی سبب والایی «تو» یعنی گفته‌پرداز می‌شود و سپس این والایی در تقابل با «کوچک» در «خانواده کوچک» قرار می‌گیرد؛ یعنی متن در جایی اوج می‌گیرد و در جایی فرود می‌آید. اوج‌گیری متن در ارتباط با فضا انجام می‌شود که گستره بالایی دارد و فرود متن در پیوند با «خانه‌مان» صورت می‌گیرد که کوچک است. از تعامل فضا و مکان (خانه) بعد شوشی گفتمان فعال می‌شود. چون در فرهنگ ما «ولادت پربرکت» معمولاً برای شخصیت‌های اسطوره‌ای استفاده می‌شود، کاربرد آن در نامه شخصی سبب تنشی (فشاره‌ای) شدن عواطف در نوع بسیار مثبت آن می‌شود. سیر صعودی این تنیدگی، «تو» را در وضعیتی مطلوب و برتر قرار می‌دهد تا همین «تو» پاسدار و مدافع تداوم معنا باشد. در نتیجه، «تو» - که خود محصول «خانواده کوچک» است - اینک به فرارزشی برای آن تبدیل می‌شود. فرارزش^۱ ارزش بزرگ‌تری است که ارزش در سایه آن امکان ادامه حیات می‌یابد؛ یعنی فرارزش ضامن تداوم حیات ارزش است. «تو» در اینجا فراتر از خانه کوچک قرار گرفته و ارزش معنایی آن را تضمین کرده است. پس تو فرارزشی است که تداوم معنا در خانه کوچک (ارزش) وابسته به آن است. اگر بخواهیم واضح‌تر بگوییم، «تو» جزئی از خانه بوده است، سپس به دلیل خاص شدن او با توجه به «روز ولادت» برجسته شده است. این برجستگی سبب جدا شدن تو از خانه کوچک و

1. Valence

استقرار او بر فراز آن شده است. حالا این «تو» به یک کل تبدیل شده و می‌تواند خانه را تحت پوشش خود قرار دهد؛ بنابراین تو فرارزش است. فونتنی و زیلبربرگ تأکید می‌کنند:

فرارزش حربه‌ای است که نظام‌های ارزشی و بار معنایی آن‌ها را در گفتمان کنترل نموده و سبب بروز ارزش می‌شود. اگر فرارزش قادر به ایجاد، کنترل و ضمانت ارزش است، پس چنین ارزشی می‌تواند به دلیل برخورداری از حساسیت، ایجاد فضای اعتماد و باور، و تولید هنجارهای متفاوت به واسطه رابطه حسی- ادراکی جدید، فرایندی زیبایی‌شناختی را رقم زند (12: 1998).

بعد زیبایی‌شناختی گفتمان و تداوم معنا

رمزگان‌های زیبایی‌شناختی بازنمایی‌های خیالی را می‌آفرینند که چون مانند رونوشتی از دنیای آفریده شده جلوه می‌کنند، ارزش نشانه را به خود می‌گیرند. پیام زیبایی‌شناختی مانند پدیده‌ای فراواقعی، نادیدنی، وصف‌ناپذیر یا همچون واقعیتی است که نشانه‌های فنی از توصیف آن (یعنی از مشاهده و توجیه آن و اختصاص یک نشانه قراردادی به آن که با پذیرش یک پارچه همگان روبه‌رو باشد) ناتوان بوده‌اند. بازنمایی زیبایی‌شناختی عرصه‌ای است از روابطی که کمابیش به روی تأویل آزاد خواننده گشوده‌اند (گیرو، ۱۳۸۷: ۶۵).

نشانه زیبایی‌شناختی نشانه‌ای آیکونیک و مبتنی بر همانندی است. هنرها اشکال بازنمایی واقعیت‌اند و دال‌های زیبایی‌شناختی^۱ چیزهایی هستند که می‌توان آن‌ها را حس کرد. کارکرد پیام زیبایی‌شناختی انتقال مستقیم و ساده معنا نیست. این پیام واجد ارزشی فی‌نفسه است و خود، یک موضوع و یا پیام- موضوع است. نشانه‌های زیبایی‌شناختی تصاویری از واقعیت هستند (گیرو، ۱۳۸۷: ۹۷).

نامه ششم:

در زندگی لحظه‌های سختی وجود دارد؛ لحظه‌های بسیار سخت و طاقت‌سوزی که عبور از درون این لحظه‌ها، بدون ضربه زدن به حرمت و قداست زندگی مشترک، به نظر، امری ناممکن می‌رسد.

ما کوشیده‌ایم - خدا را شکر - که از قلب این لحظه‌ها، بارها و بارها بگذریم و چیزی را که به معنای حیات ماست و رویای ما، به مخاطره نیندازیم. ما به دلیل بافت پیچیده زندگی مان، هزاربار مجبور شدیم کوچه تنگ و طولانی و زوررقی را بپیماییم بی آنکه تمنان دیوار این کوچه را بشکافد یا حتی لمس کند. ما در این کوچه چه بسیار آشنا، حتی بارها، مجبور به دویدن شدیم، و چه خوب ماهرانه دویدیم انگار کن که بر پل صراط... .

در این متن، بعد زیبایی شناختی گفتمان مدیون رابطه «صورتانه^۱» با «مفهومانه^۲» است. صورتانه به صورت یا صورتهایی گفته می‌شود که تحت تأثیر شرایط و بافت و کنترل گفتمانی فعال می‌شود و تصویرسازی زنده چیزها را ممکن می‌کند. همین صورتانه سبب فعال شدن مفهومانه می‌شود؛ یعنی مفهومی که با تکیه بر تصویرسازی در درون متن به‌طور دینامیک جای خود را باز می‌کند و پیوسته برجسته می‌شود. در متن مورد نظر «پیمودن کوچه تنگ و طولانی» صورتانه‌ای است که مفهومانه سختی و شدت کنش را بیدار و بیدارتر می‌کند؛ به این ترتیب متن به سکانس سینمایی تبدیل می‌شود. عبور «تن» هم صورتانه‌ای است که به دلیل وضعیت استعلایی آن به درجه‌ای از سبکی و بی‌وزنی رسیده است که گویا مفهومانه متافیزیکی (عبور می‌کند بی آنکه لمس کند و یا بشکافد) یافته است. پس ما از یک سو با کنشی سخت و سنگین روبه‌رویم؛ از سوی دیگر این کنش از خود هیچ اثر ویرانگری که بروز مادی داشته باشد، به‌جا نگذاشته است. به همین دلیل، کنشی که در اینجا با آن مواجه هستیم، تحت تأثیر شرایط تنشی («هزاربار مجبور شدیم») ویژگی مادی خود را از دست داده و به کنشی «شوش‌محور» یعنی کنشی زیبایی شناختی تبدیل شده است. به دیگر سخن، کنش مبنای تلطیف حضور و استعلایی کردن آن شده است؛ به‌گونه‌ای که نتیجه آن، حرکت سیال و غیرمادی در زمان و مکان است. گویا زمان و مکان نیز غیرمادی شده‌اند. همین کنش وقتی به اوج می‌رسد که عبور کردن جای خود را به «دویدن» می‌دهد. اما کنش به این دلیل تضمین‌کننده تداوم معناست که عبور از پل صراط را به‌آسانی امکان‌پذیر کرده

1. Figuratif
2. Thématique

است. اما خود این کنش بر اساس جبر صورت گرفته است (هزاربار «مجبور» شدیم)؛ یعنی جبر زندگی موتور کنش بوده است. این به این معناست که جبر هم تولید مهارت می‌کند؛ گویا کنشگران در کنش عبور از سختی، به بیداری عاطفی نیز دست یافته‌اند و همین بیداری عاطفی تضمین‌کننده تداوم معنا شده است.

واژه «آشنا» فضای خودی را ترسیم می‌کند و این خودی بودن فضا جریان حضور را سیال می‌کند. این سیالیت زمانی معنا می‌یابد که «کوچه زرورقی» معرفی می‌شود. زرورقی بودن کوچه از مادی بودن آن می‌کاهد و بعد انتزاعی آن را تقویت می‌کند. «تن» نیز به دلیل همین زرورقی بودن کوچه است که آن را لمس نمی‌کند؛ ولی معنای سیال حضور را تقویت می‌کند. همه این استدلال‌ها سبب شکل‌گیری وضعیت زیبایی‌شناختی‌ای می‌شود که در آن، سوژه کنشگری است که کنش او تعریفی غیرفیزیکی پیدا کرده، به کنشی استعلایی و به هوشیاری عاطفی تبدیل شده و این هوشیاری تداوم معنا را ممکن کرده است.

بعد عاطفی گفتمان^۱ و تداوم معنا

مطالعه جریان عاطفی گفتمان هرگز به معنای مطالعه خصوصیات عاطفی و روانی شخصیت‌های یک گفته نیست؛ بلکه به معنای بررسی شرایط شکل‌گیری و تولید نظام عاطفی و چگونگی ایجاد معنا از طریق آن است. بنابراین دنیای عاطفی را باید زبانی دانست که نظام خاص خود را دارد. اعتقاد ما بر این است که در گفتمان، عواطف در تقابل با کنش‌ها قرار می‌گیرد؛ یعنی هرگاه در گفتمان بعد عاطفی شدت می‌گیرد، بعد کنشی و حتی شناختی تضعیف می‌شود.

در مجموع، دنیای عاطفی دنیایی است که در تقابل با منطق روایی قرار می‌گیرد. دنیایی که دیگر بر کنش استوار نیست؛ بلکه شوش است که در آن حرف اول را می‌زند (یعنی چگونگی حضور سوژه بر اساس شرایط درونی و احساسات او). این دنیا نظام ناپیوسته را ترک کرده و بر نوعی پیوستگی یا استمرار استوار است (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

نامه چهاردهم:

پس باز می‌گوییم: این بزرگ‌ترین و پردوام‌ترین خواهش من از توست: مگذار غم، سراسر سرزمین روحت را به تصرف خویش درآورد و جای کوچکی برای من باقی مگذارد. من به شادی محتاجم، و به شادی تو، بی‌شک بیش از شادمانی خودم.

در این نامه بحث رقابت بین دو گونه عاطفی و عاملی مطرح است؛ یعنی «من» باید بتواند جایگاهی قوی‌تر از «غم» در شریک گفتمانی خویش کسب کند. بنابراین، غم در تقابل با «من» قرار دارد و «شادی» در تباین با «من». «من» به گونه‌ای عاطفی تبدیل شده است که «شادی» نام دارد و اگر این گونه زنده بماند، معنا نیز تداوم می‌یابد. اما منبع این شادی در «تو» نهفته است. در واقع، تو باید به پاره‌ای عاطفی یعنی شادی تبدیل شود تا به این ترتیب «من» احساس آرامش و معنا کند. همان‌طور که می‌بینیم، باید استحاله‌ای عاطفی رخ دهد تا هم معنا شکل گیرد و هم تداوم یابد.

نقش نظام تنشی گفتمان^۱ در تداوم معنا

بر اساس فرایند تنشی گفتمان، نوعی رابطه طیفی بین عناصر زبانی وجود دارد که رابطه تقابلی را پیچیده می‌کند. فرایند تنشی چیزی جز رابطه بین «فشاره^۲» و «گستره^۳» نیست. فرایند تنشی بر دو محور: یکی محور فشاره- که همان محور گونه‌های عاطفی است- و دیگری محور گستره یا محور گونه‌های شناختی استوار است. به عبارت دیگر، در این رابطه کنشگری با بنیان‌های حسی- ادراکی با دنیا در تعامل قرار می‌گیرد. «بر اثر همین تعامل، دو گونه عاطفی و شناختی در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند و فرایند تنشی شکل می‌گیرد که خود ارزش‌ساز است. پس می‌توان از تعامل تنشی به‌منزله پایگاه ارزش‌های معنایی نام برد.» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۰).

رابطه عمق با فضای تنشی

عمق فضای تنشی بر مجموعه جریان سیال حسی استوار است. معنای هدفمند در این فضای تنشی، بر حسب سازه‌های گسسته و غیرمرتبط به‌دست نمی‌آید؛ بلکه نتیجه

1. Procès Tensif (Dimension Tensive)
2. Intensité
3. Extensité

جریانی پیوسته و جهت‌مند به سوی عمق است که معنا را به شاخصه‌های اشاره‌ای (مکانی و زمانی) پیوند می‌دهد. عمق فضای تنشی فقط شامل پیوستارهای جهت‌مند مکانی نیست؛ بلکه زمان را نیز دربرمی‌گیرد. پیش‌تندگی^۱ (آنچه مقدم بر تنش است و شرایط بروز آن را فراهم می‌کند) که خاطره از مشتقات آن است، زمان را به عقب می‌راند و به این ترتیب شیء یا چیز نشانه‌گرفته‌شده در گذشته دور ظاهر می‌شود. پس‌تندگی^۲ که انتظار از مشتقات آن است، زمان را به جلو می‌راند و به این ترتیب شیء نشانه‌گرفته‌شده به صورت انتظاری در آینده دور آشکار می‌شود. بنابراین، آنچه هنوز در زمان حال فاقد حضور است و به صورت انتظار در آینده‌ای دوردست وجود دارد، به زمان حال انتقال می‌یابد و جایگزین گونه‌های کنونی می‌شود. پیش‌تندگی و پس‌تندگی به این علت هدفمند شمرده می‌شوند که گذشته و یا آینده را در حوزه زمانی حال گرد می‌آورند و آن‌ها را برای ایجاد چشم‌انداز به کار می‌گیرند. چشم‌اندازسازی از این راه، سبب می‌شود جریان حسی به لایه‌هایی حجیم و گونه‌هایی طبقاتی تغییر یابد. به همین دلیل است که جریان حسی به حرکتی تغییرپذیر در دل عنصر نشانه‌گرفته‌شده تبدیل می‌شود. «فضای تنشی فضایی است سیال و دارای عمقی دوسویه که می‌تواند پیش‌تندیده و پس‌تندیده باشد.» (شعیری، ۱۳۸۵: ۹۶).

نامه بیست و دوم:

«انسان هنوز یاد نگرفته آن‌گونه به حوادث نگاه کند که تلخ‌ترین و دردناک‌ترین آن‌ها را هوشیارکننده؛ نیرودهنده، تجربه‌بخش، برانگیزنده و آینده‌ساز ببیند.»
 «آینده‌ساز» از لحاظ رابطه عمق با فضای تنشی، بر جریان سیال حسی پس‌تندگی استوار است؛ یعنی انتظار از مشتقات آن است، زمان به جلو رانده می‌شود و ایجاد چشم‌انداز می‌کند. چشم‌اندازسازی از این راه، سبب می‌شود جریان حسی به لایه‌هایی حجیم و گونه‌هایی طبقاتی تغییر یابد. به همین دلیل است که جریان حسی به حرکتی تغییرپذیر در دل عنصر نشانه‌گرفته‌شده تبدیل می‌شود.

1. Ré tension

2. Protension

نشانه‌شناسی لایه‌ای و تداوم معنا

به اعتقاد سجودی، متن نخست جنبه پدیداری دارد؛ یعنی در هر کنش ارتباطی عینی با توجه به لایه‌های تشکیل دهنده آن - که برخی متغیرند - شکل می‌گیرد؛ دوم اینکه به همین دلیل پدیده‌ای باز است و نه بسته و قطعی (سجودی، ۱۳۸۷: ۲۰۴). لایه‌های متنی بر هم تأثیر متقابل دارند و هریک انتظاراتی را از لایه دیگر به وجود می‌آورند که هم برآورده شدن آن انتظارات به دریافت و ارتباط می‌انجامد و هم برآورده نشدن آن می‌تواند به شکل‌گیری ساخت‌های استعاری، کنایی و غیره منجر شود و دریافت را با تعلیق همراه کند و تفسیرپذیری را متکثر (سجودی، ۱۳۸۷: ۲۰۴).

نامه شانزدهم:

همگام من در این سفر پرخطرۀ پرمخاطره!

بارها گفته‌ام، و تو خوب می‌دانی، که ارزش‌های نهایی هر زندگی در حضور

لحظه‌های سرشار از احساس خوشبختی در آن زندگی است.

در یکنواختی و سکون، هیچ‌چیز وجود ندارد چه رسد به خوشبختی.

که ناگزیر از پویشی دائمی سرچشمه می‌گیرد.

همان‌طور که می‌بینیم تداوم معنا کارکردی لایه‌ای دارد؛ یعنی اینکه تودرتویی عناصر گفتمانی سبب شکل‌گیری لایه‌هایی می‌شود که بدون آن‌ها تضمین معنا ممکن نیست. به همین دلیل، خوشبختی دوباره در تقابل با یکنواختی و سکون است. منشأ خوشبختی پویشی دائمی است و خوشبختی هم منشأ ارزش‌های دائمی است؛ یعنی تداوم معنا تابع ارزش، ارزش تابع خوشبختی و خوشبختی هم تابع پویشی دائمی است. پس بر اساس همین لایه‌هاست که تداوم معنا ممکن می‌شود.

«دانستن» در این نامه، از نوع انتزاعی ارزش‌محور است که هدفمند و غایتی است. این نوع دانستن تا حد زیادی با دانستن زیستی - که با گونه‌های عاطفی یا هیجانی ارتباط مستقیم دارد - در پیوند است. چنین رفتاری را نوعی شناخت زیستی یا دانستن کیفی - زیستی می‌نامیم. پس از آن به این نکته اشاره می‌شود که خوشبختی همواره با پویایی و سیالیت همراه است و فقط از این راه است که معنا می‌یابد. در واقع، در سکون و یکنواخت بودن به هیچ‌چیز نمی‌توان رسید؛ چرا که تهی و عاری از معنا

هستند. اما خوشبختی باید با پویا بودن، تداوم و غیره تحقق پیدا کند. به همین دلیل، پویش دائمی فراارزشی است که در دامن آن ارزش‌های دیگر شکل می‌گیرد. خوشبختی، خود ارزشی است که فقط به واسطه همین پویش شکل می‌گیرد و دوام می‌یابد. در نتیجه، تداوم معنا تابع خوشبختی‌ای است که خود، ارزشی است تابع و تحت کنترل فراارزشی دیگر با عنوان «پویش دائمی». منشأ خوشبختی، پویشی دائمی است. خوشبختی نیز منشأ ارزش‌های دیگر است؛ یعنی تداوم معنا تابع ارزش است، ارزش تابع خوشبختی و خوشبختی هم تابع فراارزشی به نام پویشی دائمی است و این‌ها همه لایه‌هایی هستند که معنا در درون آن‌ها تداوم می‌یابد.

رابطه اتیک^۱ (سلوکی - مرامی) و نقش آن در تداوم معنا

این رابطه یکی از ویژگی‌های مهم رابطه دو سطح زبانی است که بر اساس آن، روابط بین کنشگران تنظیم می‌شود. اتیک که همان از خودگذشتن و دیگری را در مرکز حضور و معنا قرار دادن است، سبب می‌شود تا کنش معنا و باوری پیدا کند که دیگری همواره در چشم‌انداز آن قرار دارد. دگرپنداری یا دگرمداری دو اصلی است که بر اساس آن، نگرش پهلوان‌منشی در فرهنگ ایرانی شکل گرفته است. به عقیده ژاک فونتنی، «هر مسئله ارزشی به محض اینکه به توصیف و یا تحسین ارزش‌ها در رابطه با دیگری تبدیل شود، مسئله‌ای سلوکی - مرامی است.» (28: 2008). هر کارکرد، کنش و هر نگرشی که پای دیگری را به صحنه باز کند و به نوعی دیگری را در مرکز توجه خود قرار دهد، کارکردی اتیک است. کنشگری که برای دیگری از منافع خود می‌گذرد و یا حتی جان خود را به خطر می‌اندازد، دارای ویژگی سلوکی - مرامی است (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۷).

رابطه اتیک رابطه‌ای فرایندی است که در آن، سوژه از خود عبور می‌کند و با در پرسپکتیو قرار دادن دیگری، سعی می‌کند تا کنش خود را در خدمت جریانی فراخود قرار دهد. به این ترتیب، سوژه اتیک مرزهای محدود خودمحوری را پشت سر

می‌گذارد و اراده فردی و خاصی را به‌کار می‌گیرد که مبنای آن، خواستن است؛ برخلاف سوژه اخلاق‌گرا که از بایستن و جبر اخلاقی جامعه پیروی می‌کند و به همین دلیل سوژه‌ای اجتماعی است. حرکت سوژه اخلاق‌گرا بر بایدهای جمعی‌ای که جامعه پذیرفته، مبتنی است؛ درحالی که حرکت سوژه اتیک بر اراده‌ای فردی استوار است که از نظر اجتماعی الزامی در انجام آن نیست. پس، اتیک عبور از خود و در مرکز قرار دادن دیگری یا دردهای دیگری برای ایجاد وضعیتی فراخود و دگرمرکز است. اتیک به‌دلیل اینکه مرزهای محدود خود را پشت سر می‌گذارد و نگرشی فراخود دارد، راهی به سوی معناهای نامحدود و دارای تداوم است.

نامه دهم:

من و تو، شاید از همان آغاز دانستیم که سخن گفتن مداوم - و حتی دردمندانه - در باب یک مشکل، کاری است به مراتب انسانی‌تر از سکوت کردن درباره آن. این واقعاً سعادت است که ما هیچ‌گاه، در طول تمامی زندگی مشترکمان، نیاز به استفاده از حربه درماندگان را احساس نکرده‌ایم؛ و یا با پیمانی پایدار، این نیاز کاذب را به نابودی کشانده‌ایم...

در این نامه «دانستن» در سطحی انتزاعی مطرح است؛ زیرا موضوع آن یعنی «سخن گفتن مداوم» تعاملی گفتمانی است که ویژگی مذاکره‌ای دارد و به‌دلیل قابلیت تحول و پویایی، از پیش مشخص نیست. بر اساس این، ما با دانستنی روبه‌رویییم که ایجادکننده پرسپکتیو است.

همچنین در این نامه «سخن گفتن مداوم» بر نمود استمرار دلالت دارد که با واژه دردمندانه کارکردی عاطفی نیز یافته است. قول دادن و «پیمان» بستن که خود تداوم‌بخش معنای نشانه‌هاست، با افزوده شدن پایداری به آن از حضور فعال، مداوم و در جریان نشانه‌ها حمایت می‌کند. پس سخن گفتن دو ویژگی مهم دارد: نمودی (مداوم) و عاطفی (دردمندانه). از تعامل این دو کارکرد رابطه‌ای انسانی شکل می‌گیرد که بر حضوری «هستی‌شناختی» تأکید دارد.

«انسانی‌تر» هم به جنبه اتیک یعنی سلوکی - مرامی اشاره دارد؛ چون از یک‌سو سبب انفصال سوژه از خود به‌عنوان مرکز دنیا می‌شود و از سوی دیگر گستردگی

حضور را به دنبال دارد. «انسانی تر» به علت گشایش در حوزه حضور و تنظیم روابط کنشی بر اساس تعامل با دیگری، کارکردی اتیک دارد. بی شک، چنین گشایشی به دلیل بسط افق حضور و ورود به زوایای متنوع هستی در تعامل پیوسته با دیگری، تداوم معنا را تضمین می کند.

نمود^۱

مفهوم نمود که در برخی از زبان‌ها به عنوان مقوله دستوری مجزایی مطرح شده است، به کار بیان ظرافت‌هایی می آید که در هر زبان به کمک عناصر متفاوتی بیان می شود. منظور از نمود، چیزی است که چگونگی انجام عمل را از نظر زمانی در زبان نشان می دهد. این مفهوم را می توان از طریق عناصر گوناگونی از قبیل زمان فعل، وندهای حاکی از تداوم یا تکرار، عبارت‌های حاکی از شروع یا پایان یا تداوم عمل و امثال این‌ها بیان کرد. نمود آن چیزی است که نشان می دهد فعل مورد نظر از دیدگاه زمانی در کدام مرحله از انجام خود قرار دارد (آغاز، وسط یا پایان)، یا نسبت به لحظه گفتار گوینده آیا به طور کامل انجام شده، یا هنوز در حال وقوع است، یا حتی نسبت به لحظه دیگری که مورد نظر گوینده است چه وضعیتی دارد. به این ترتیب، می توان نمود را مقوله زمانی دانست. در این مجال از میان همه نمودها به دو نمود اشاره می کنیم که در تداوم معنا نقش مستقیمی دارند.

نمود تنشی^۲

نمود تنشی - که در اینجا از طریق تشدید بروز می کند- بر عناصری که درجه بالایی از یک ویژگی را نشان می دهند اطلاق می شود. برای مثال، در زبان فارسی قیدها یا گروه‌های قیدی مانند بی نهایت، فوق العاده و امثال این‌ها برای این منظور به کار می روند (صفا، ۱۳۸۰: ۱۰۴).

نامه سیزدهم:

-
1. Aspect
 2. Intensif

«من، ممنون آنم که تو، هرگز، در سخت‌ترین شرایط و دشووارترین مسیر، این کاسه نازکتن زودشکن بلورین را از دست‌های خویش جدا نکردی...»

در اینجا ما با نوعی رابطه بین «من» و «دیگری» روبه‌رویم که به‌دلیل ویژگی تنشی («سخت‌ترین» و «دشووارترین») آن نمود تشدید را می‌سازد؛ یعنی طی دشوارترین کنش‌ها «من» همواره «تو» را تحت حمایت خود قرار داده و همین باعث شده است تا من به اسطوره‌ای از حضور در کنار دیگری (تو) تبدیل شود. در واقع، نمود تنشی تشدید ارزشی اتیک ایجاد کرده که خود، عامل تداوم معناست. «هرگز» هم در تشدید حضور «من» در کنار «تو» دخالت دارد و به این ویژگی اشاره می‌کند که رابطه بین گفته‌پرداز و مخاطب حتی برای یک‌بار و حتی برای یک لحظه هم دچار گسست نشده است. علاوه بر همه این‌ها، نمود تشدید چهره من را به انسانی کمال‌یافته و استوار تغییر می‌دهد. این نمود زمانی اوج می‌یابد که «تو» در مقابل «من» مانند «کاسه نازکتن زودشکن بلورین» معرفی می‌شود؛ یعنی تقابلی شکل می‌گیرد که در آن «من» به‌عنوان تکیه‌گاهی برای «تو» معرفی می‌شود.

نمود مدمند^۱

یکی از نمودهای واژگانی است که زبان‌شناسان ویژگی‌های گوناگونی را به آن نسبت داده‌اند؛ اما همه در یک مورد توافق دارند و آن، مدت‌دار بودن عمل یا وضعیتی است که به آن اشاره می‌شود. در زبان فارسی گاهی ماضی ساده همراه با قیدهای چون «شب تا صبح»، «تمام سال»، «چندسال» و ... نمود مدمند را می‌سازد: او شب تا صبح کار کرد (همان، ۱۰۶).

نامه بیست و ششم:

«چندی پیش برایت نوشتم که چه خوب است جای کوچکی برای انتخاب گریستن»
باز کنیم! جایی همیشگی، از امروز تا آخرین روز.

نمود مدت‌مند زمان کنش را پر می‌کند؛ به‌گونه‌ای که گویا کنش به درجه‌ای از کمال رسیده است که بهتر است تداوم یابد. در این نمود، کنش به‌مثابه پایگاهی که همه زیستن در گرو آن است معرفی می‌شود؛ یعنی این نمود جایگاهی بسیار ارزشی برای کنش قائل است. به‌همین دلیل، «انتخاب گریستن» امری است که باید از «امروز تا آخرین روز» ادامه یابد. در اینجا نمود مدت‌مند بر نمونه‌ای بدون نقص دلالت دارد که باید در حفظ آن کوشید. بنابراین، باید از یک‌سو کنش گریستن را انتخاب کرد و از سوی دیگر این انتخاب را تداوم بخشید. اگر این امر تحقق یابد، دیگر هیچ‌چیز معنا را تهدید نمی‌کند. «انتخاب گریستن» به‌تنهایی کافی نیست؛ مدت‌مند کردن آن است که تداوم معنا را تضمین می‌کند.

نتیجه‌گیری

تداوم معنا در **چهل‌نامه کوتاه** به همسرم تابع کارکردهای شناختی، عاطفی، حسی، تنشی، مرامی - سلوکی و نمودی است. چرا در متن مورد مطالعه تداوم معنا اهمیت می‌یابد؟ به این دلیل ساده که معنا همواره در معرض تهدید قرار دارد و تهدید معنا یعنی کنش و شوش را با خطر مواجه کردن. اگر کنش و شوش در فرایند حضور هستی‌شناختی سوژه بازایستند، معنا نیز بازتولید نمی‌شود و به این ترتیب، تعامل بین انسان، دنیا و هستی متوقف می‌شود. بسط زمان و مکان، جدایی سوژه از خود، ایجاد فضای حسی گستره‌ای، دگرپنداری، تکثیر پیوسته لایه‌های ارزشمند هستی و تزریق آن به کنش، عناصری هستند که تداوم معنا را امکان‌پذیر می‌کنند. به دلیل همین تزریق است که سوژه یا کنشگر گفتمانی زمان و مکان عینی و فیزیکی را پشت سر می‌گذارد و فضایی متافیزیکی را بنا می‌کند تا بتواند به‌واسطه آن و با حضوری «زرورقی» استعلا بیابد؛ ضمن اینکه بر اثر استعلایی‌شدن، هر نشانه‌ای را به نشانه‌ای کمال‌یافته تغییر دهد تا به این ترتیب معنا تداوم یابد.

مطالعه تداوم معنا در **چهل‌نامه کوتاه** به همسرم نشان داد که معنا و ارزش دو چیز متفاوت هستند. معنا می‌تواند وجود داشته باشد؛ اما زمانی تداوم می‌یابد که ارزشمند شود. برای اینکه معنا ارزشمند شود، لازم است سوژه از ظرف محدود خود خارج شود

و به حضور خود در پیوند با دنیا و دیگری عمق بخشد. به دیگر سخن، کنش باید پیوسته صیقل داده شود تا جایی که دیگر هیچ چیزی آن را محدود نکند. در این صورت است که کنش استعلایی می شود و راه معنا بی پایان.

منابع

- آلن، گراهام. (۱۳۸۵). *رولان بارت*. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۵). *بینامتنیت*. ترجمه پیام یزدانجو. ویراست دوم. تهران: نشر مرکز.
- ابراهیمی، نادر. (۱۳۶۸). *چهل نامه کوتاه به همسر*. تهران: روزبهان.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۵). *از نشانه های تصویری تا متن*. تهران: نشر مرکز.
- اکو، امبرتو. (۱۳۸۷). *نشانه شناسی*. ترجمه پیروز ایزدی. تهران: ثالث.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۸۷). *نشانه شناسی کاربردی*. ویرایش دوم. تهران: علم.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۱). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان*. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۸). «از نشانه شناسی ساخت گرا تا نشانه - معناشناسی گفتمانی». *فصلنامه نقد ادبی*. س ۲. ش ۸. مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- صفا، پروش. (۱۳۸۰). «نمود و نقش های آن در زبان». *مدرس علوم انسانی* (ویژه نامه دانشگاه تربیت مدرس). دوره پنجم. ش ۶.
- کالر، جانانان. (۱۳۸۸). *در جستجوی نشانه ها*. ترجمه لیلا صادقی و تینا امراللهی. ویرایش فرزانه سجودی. تهران: علم.
- گرمس، ژولین آلزیرداس. (۱۳۸۹). *نقصان معنا*. ترجمه حمیدرضا شعیری. تهران: علم.
- گیرو، پیر. (۱۳۸۷). *نشانه شناسی*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه.
- هارلند، ریچارد. (۱۳۸۰). *ابریساخت گرایی فلسفه ساخت گرایی و پسا ساخت گرایی*. ترجمه فرزانه سجودی. تهران: سوره مهر.
- یوهان سن، یورگن دینس و سوند اریک لارسن. (۱۳۸۷). *نشانه شناسی چیست؟* ترجمه علی میرعمادی. تهران: ورجاوند.
- Anzieu, D. (1985). *Le Moi-peau*. Paris : Dunod.

- Geninasca, J. (1997). *La parole littéraire*. Paris : PUF.
- Fontanille, J. et. Cl. Zilberberg. (1998). *Tension et signification*. Sprimont Belgique : Mardaga.
- Fontanille, J. (1999a). "Mode du sensible et syntaxe figurative" in *Nouveaux actes sémiotique*. N.° 61-62-63. Limoges : PULIM.
- _____ (1999b). *Sémiotique et littérature. Essais de méthode*. Paris : PUF.
- _____ (2008). *Pratiques sémiotique*. Paris : PUF.
- Greimas, A. J. (1986). *Sémantique structurale*. Paris : PUF.
- Greimas, A. J. et. J. Courtés. (1993). *Sémiotique. Dictionnaire raisonné de la théorie du langage*. Paris : Hachette.
- Hjelmslev, L. (1985). *Nouveaux essais*. Paris: PUF.
- Landowski, E. (1997). *Présence de l'autre*. Paris : PUF.
- Ouellet, P. (1992). *Voir et savoir. La perception des univers du discours*. Québec : Balzac.
- Saussure, F. De. (2002). *Ecrits de linguistique générale*. Texte établi par S. Bouquet et R. Engler. Paris : Galimard.